**درس خارج اصول استاد حاج سید محمد جواد شبیری**

**بحث: وضع**

**14020712**

**متن خام**

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم

بسم الله الرحمن الرحیم

و به نستعین انه خیر ناصر و معین

الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی سیدنا و نبینا محمد و آله الطاهرین و لعن علی اعدائهم اجمعین من الان الی قیام یوم الدین.

اَللهمَّ کُن لولیَّک الحُجةِ بنِ الحَسَنِ صَلَواتُکَ عَلَیهِ وَ عَلی ابائهِ فی هذهِ السّاعةِ، وَ فی کُلّ ساعَة وَلیّا وَ حافظاً وقائِداً وَ ناصِراً وَ دَلیلاً وَ عَیناً حَتّی تُسکِنَهُ اَرضَکَ طَوعاً وَ تُمَتّعَهُ فیها طَویلاً

در پرانتز عرض بکنم این دعای معروف به دعای فرج که اوّلش هم به عنوان دعای شب بیست و سوم ماه رمضان وارد شده ولی خب همانجا هم هست این عمومی است، اختصاص به آن شب ندارد یک حمد و یک صلوات اوّلش دارد، معمولا نمی‌گویند ولی آن دستوری که هست می‌گوید حمد خدا را بکنید، یا ثنا خدا را بکنید، الآن تعبیر اوّلیه‌اش یادم نیست، و صلوات بر پیامبر و آل محمد بفرستید بعد این دعا را بگویید.

بحث سر حقیقت وضع تعیینی بود، ما عرض می‌کردیم حقیقت وضع تعیینی جعل اللفظ للمعنیٰ لیکون علامة علیه و دالا علیه. یا به تعبیر دیگری تعبیر می‌کردیم آن این است که ما لفظ را به عنوان علامت قرار می‌دهیم تا واقعا علامت شود و این که از علامت بودن عنوانی بر علامت بودن واقعی لفظ ارتقاء درجه پیدا می‌کند به تبع این هست که مخاطب و متکلم در واقع پیروی می‌کنند از این ایدۀ واضع و در مسیر آن ایدۀ واضع قدم برمی‌دارند، همین باعث می‌شود که لفظ دلالت بر معنا کند واقعاً، علامت برای معنا باشد و دال بر معنا باشد و مشیر به معنا باشد واقعا. بنابراین آن مشکل اصلی که در بحث مسلک اعتبار به جمیع صیغه وجود دارد که اعتبار چگونه می‌تواند آثار حقیقی شیء را ایجاد کند؟ شما می‌خواهید سببیت واقعیه بین تصور اللفظ و تصور المعنیٰ ایجاد کنید، یا، بنابراین این سببیت حقیقیه اعتبار چطوری می‌تواند حاصل کند؟ نمی‌شود، این اشکال با این تقریبی که ما می‌کردیم برطرف بشود، ما اعتبار نمی‌گوییم حقیقت وضع هست، همان تعبیری که همین لفظ عرفی که از قدیم برای اشاره به این پدیده به کار رفته وضع اللفظ للمعنیٰ موضوع له که لفظ موضوع است آن معنا موضوع له هست، این خودش روشن‌تر از خیلی چیزهای دیگر است، حالا توضیح بیشترش را عرض خواهم کرد. در عبارت‌های اصولیین یک عبارتی وجود دارد که ممکن است تصور بشود که شبیه همین مسلک ما هست و آن عبارتی هست که آقای شهیدی نقل می‌کنند از استادشان مرحوم آقای تبریزی، من حالا عبارت آقای شهیدی را می‌خوانم، آقای شهیدی می‌گویند یکی از مسلک‌های در مورد وضع مسلک اعتبار هست، در مورد مسلک اعتبار صیغ مختلفی را ذکر می‌کنند، صیغۀ ثالثه در این نسخه‌ای که من دارم صفحۀ ۹۱ بحث آقای شهیدی هست، الصیغة الثالثة مختار جماعة منهم شیخنا الاستاذ دام ظله من ان الوضع هو عبارة اللفظ علامة للمعنیٰ فحین ما یسمی الوالد ولده باسم معین فیقصد من ذلک ان یجعل هذا اللفظ علامة علیه بغرض ان یکون تصور هذا اللفظ موجبا لتصور هذا الولد و یظهر ذلک بملاحظة وضع فعل خاص و الدلالة علی معنی معین کدق الجرس بالدلالة علی تعطیل المدرسة او وضع الامیر رفع امامة دلیلا علی لزوم قیام الجالسین حیث ان الظاهر جعل هذا الفعل علامة علی معناه و هذا هو رأی الصحیح فی تفسیر الوضع التعیینی کما سیأتی توضیحه قریبا.

اینجا یک همچین تعبیری دارند. اینجا دو نکته باید عرض بکنم، یک نکته این که این مسلک به عنوان یکی از صیغ مسلک اعتبار قرار داده شده. و خب آن مشکل اصلی مسلک اعتبار را اصلا بهش پرداخته نشده کل این بحث که چگونه می‌شود به وسیلۀ اعتبار یک شیءای را که یک سببیت واقعیه و حقیقیه بین تصور لفظ و تصور معنا ایجاد بشود. عرض کردم اشکالی که مرحوم حاج شیخ در درر اشاره می‌کنند و به وسیلۀ او از مسلک اعتبار رفع ید می‌کنند و به مسلک تعهد می‌گرایند. اصل قضیه این است که این را چه کار می‌خواهد بکنید؟ و تقریبا خیلی اشارات غیر گویایی در لابلای کلمات آقای شهیدی هست ولی درست این اشکال که مرحوم شهید صدر هم در واقع روی این اشکال در همه جا تأکید می‌کنند این اشکال را چجوری می‌شود پاسخ داد من چیزی ندیدم.

یک نکته‌ای اینجا عرض بکنم، نکتۀ دومی که می‌خواهم بگویم این است، کلمۀ اعتبار یک اصطلاح اصولی دارد، اصطلاحی که بیشتر مرحوم حاج شیخ محمد حسین اصفهانی به کار می‌برد و مرحوم علامۀ طباطبایی هم در اصول فلسفه و روش رئالیسم هم آن را یکی از مقالاتش اصلا در همین زمینۀ اعتبار است. اعتبار را تفسیری که آقای لاریجانی هم در این مجموعۀ فلسفۀ علم اصول، جلد پنجم از بخش اوّلش اصلا در مورد همین نظریۀ اعتبار صحبت می‌کنند. مفصل در مورد این که این اعتبار چی هست و امثال اینها بحث کرده. من حالا عبارتی را که نمی‌خواهم وارد بحث‌های تفصیلی این بحث بشوم فقط یک تعریفی که از اعتبار یک قطعه‌ای از تعریف اعتبار در کلام مرحوم علامۀ طباطبایی وارد شده را عرض کنم، ایشان در اصول فلسفه و روش رئالیسم، جلد ۲، صفحۀ ۱۶۷ من از چیز آقای لاریجانی اینها را نقل می‌کنم، در لابلایش تعبیری دارند که در واقع تعریف اعتبار این هست، حد چیزی را به چیز دیگری بدهیم به منظور ترتیب آثار. این تعریف اعتبار است بعد توضیحاتی در مورد این دارند. ببینید ما مثلا در مورد رجل شجاع اعتبار اسدیت می‌کنیم، یعنی اسد را که واقعا افرادی دارد این حد اسدیت را که مربوط به اسد هست، آن اسدهای واقعی به رجل شجاع اعطا می‌کنیم. اعطاء حد شیءٍ لشیءٍ آخر بقصد ترتیب الاثر. البته من تصور می‌کنم آن قصد ترتیب اثر در حقیقت اعتبار دخالت ندارد، حقیقت اعتبار این است که ما فرض کنیم یک شیءای چیزی نیست آن چیز هست، بله اعتبار با این که عقلایی باشد باید به قصد ترتیب اثر باشد، عقلایی بودن اعتبار متوقف هست بر این که هدف ما از اعتبار ترتیب اثر باشد، و الا فرض کنید بچه عروسک خودش را بچه‌اش اعتبار می‌کند. این یک اعتبار است، این هیچ قصد ترتیب اثری هم ندارد، البته شاید هم در یک مراحلی قصد ترتیب اثر هم دارد می‌خواهد مثلا همچنان که مادر با بچه‌اش بازی می‌کند ابراز احساسات می‌کند، ابراز احساسات هم بکند، ولی حالا اگر کسی هیچی همینجوری یک چیز صرف هم بکند مانعی ندارد، چرا این اعتبار را کرده؟ البته اعتبار مانند همۀ افعالی که از انسان مختار سر می‌زند یک هدفی باید داشته باشد ولی هدفش حتما لازم نیست ترتیب اثر باشد، حالا آنش خیلی مهم نیست، به هر حال اعتبارهایی که ما باهاش مواجه هستیم که اعتبارهای عقلایی هست به این شکل هست که حد یک شیء را ما به یک شیء دیگری می‌دهیم به قصد ترتیب اثر آن شیء دیگر. این تعبیری که در کلام آقای تبریزی به نقل آقای شهیدی هست که اعتبار کون اللفظ علامة علی المعنیٰ این یعنی چی؟ یعنی این که یک علامت بودن حقیقی هست که ما آن علامت بودن حقیقی را با جعل می‌خواهیم برای لفظ قرار بدهیم؟ این که نیست که. تعبیری مرحوم علامه طباطبایی دارند که این تعبیر هم تعبیری هست که در اینجا باید مد نظر باشد، ایشان می‌گویند که در اعتبار ما هر حد وهمی را که به مصداقی می‌دهیم مصداق واقعی دیگری نیز دارد که از آنجا گرفته شده، مثلا اگر انسان را شیر قرار دادیم یک شیر واقعی نیز هست که حد شیر از آن اوست. اصل قضیه این است، ما یک شیءای داریم، یک حد واقعی دارد آن حد واقعی را به نحو وهمی تخیلی فرضی به شیء دیگری می‌خواهیم منتقل کنیم. ما اعتبار علامت بودن به چه معناست؟ به این معنایی که مرحوم آقای طباطبایی دارند و اصلش هم برگرفته از کلمات مرحوم اصفهانی هست، این معنا، این که لفظ را علامت بر معنا قرار می‌دهیم این یعنی چی؟ یعنی فرض می‌کنیم یک مثلا علامت، علامت یعنی چی؟ علامت به معنای آن چیزی که تصورش تصور معناست و ما می‌خواهیم، یعنی واقعا تصورش تصور معناست، علامت یعنی این. ما می‌خواهیم آن را به لفظ اعطا کنیم، که خب حالا شما به لفظ این را اعطا کنید، اگر مرادتان این است اصلا از عبارت یک ابهامی دارد از این عبارت، چون بعضی جاها تعبیر اعتبار تعبیر کرده در این عبارت آقای شهیدی، بعضی جاها تعبیر این هست که جعل السمة و العلامة، و امثال اینها، در آخر بحث هم که تعبیر می‌کند الظاهر من عملیة. بعضی جاهای دیگر باز همین الظاهر من عملیة الوضع عرفا هو کونه اعتبارا بصیغته الثالثة او اعتبار اللفظ علامة علی المعنیٰ. این تعبیر دارد. ولی در بعضی تعبیرات دیگر تعبیر دیگری دارد و تحصل من جمیع ما ذکرنا ان الوضع بمعناه المصدری هو جعل الواضع اللفظ علامة علی المعنیٰ، جعل تعبیر کرده. ولی باز در ادامه همان بحث ؟؟؟ کما یقول الوالد سمیت ولدی باسم علیٍّ فانه یعتبر هذا الاسم سمةً و علامةً لوالده.

اگر مراد از اعتبار همین اصطلاح مرحوم اصفهانی باشد یا مرحوم علامه طباطبایی اینها دارند، خب این مشکلی که آقای صدر با آن مواجه هست آن مشکل پابرجاست، اصل مشکل این هست که چطور می‌شود ما با اعتبار که یک عملیۀ فرضیه و تخیلیه و وهمیه است، حقیقت آن شیء را، حقیقت علامت بودن را به شیء بدهیم. علامت بودن وهمیه یک علامت است، علامت بودن واقعیه یک علامت دیگری است. هدف ما ایجاد آن علامیت واقعیه است این چطور می‌شود؟ اگر هم باز مرادشان از اعتبار چیز دیگری هست توضیح می‌خواهد این که چطور می‌شود که این، یک شیءای که حقیقتا سبب نیست با فعل ما و با جعل ما سبب بشود، این نیازمند توضیح هست. ما عرض می‌کردیم در واقع آن حالا ۲، ۳ تا نکته اینجا عرض بکنم در مورد نکته‌ای که می‌خواستم بگویم، اوّلا اعتبار این وضعی که ما می‌گوییم یک چیزی از نوع بناگذاری است، از یک طرف. از یک طرف شبیه مطالبی که در بحث بعدا می‌آییم معنای حرفی، در معنای انشایی می‌گویند معانی انشائی ایجادیه هستند نه اخباریه، این حالا ایجادیت یعنی چی؟ آن را بعدا توضیحش را در بحث ایجادیت معانی انشائی می‌دهیم. به هر حال انشاء سبب می‌شود یک پدیده‌ای ایجاد شود به هر معنایی از معانی. وضع یک چیزی از مقولۀ انشائات هست با مسلک ایجادیت. و برای این که این روشن بشود که گاهی اوقات ممکن است یک امری که واقعا نیست به وسیلۀ یک امر انشائی ایجاد بشود آن بحث ایجادیت را باید خوب بحث بکنیم تا این بحث روشن‌تر بشود. ما می‌خواهیم این را بگوییم می‌گوییم همین که متکلم و مخاطب در راستای هدف واضع قدم برمی‌دارند، استعمالشان برای تأمین هدف واضع هست همین باعث می‌شود که لفظشان علامت بشود برای معنا، یعنی پیروی متکلم و مخاطب از هدف‌گذاری واضع سبب می‌شود که استعمال متکلم هدف واضع را تأمین کند، این اجمال بحث ماست.

**شاگرد:**‌ در این تعاهدی که مرحوم آخوند می‌گفت همین نیست؟ تعاهد یعنی، همین این را بنا می‌گذارد.

**استاد:** نه تعاهد از سنخ تعاهد به آن معنا. تعاهد اگر به معنای این باشد که

**شاگرد:**‌ تعاهد باید قبول کنند دیگر.

**استاد:** ها، چی چی را قبول کنند؟ وضع را قبول کنند. از اینجا روشن می‌شود که یک نکته‌ای را می‌خواهم بگویم وضع ولو اصلش به وسیلۀ واضع است ولی برای این که واضع به آن هدفش برسد باید یک نوع پذیرشی از طرف متکلم و مخاطب وجود داشته باشد، یعنی رسیدن واضع به هدف وضع به مجرد وضع حاصل نمی‌شود، جزء اخیر وضع تبعیت متکلم و مخاطب هست، بنابراین ببینید من که یک لفظی را به کار می‌برم این لفظ برای این که آن معنا را افاده کند باید مثلا این لفظ ممکن است در لغت‌های مختلف معانی مختلفی داشته باشد، من این لفظ را در واقع بستگی دارد که به تبع کدام وضع دارم به کار می‌برم؟ البته گاهی اوقات در کنار لغت‌های دیگر که قرار می‌گیرد آنها مجموعه روشن می‌کرد که مربوط به چه لغتی هست. ولی جایی که یک کلمه جدا جدا هست تا آن، این که من از چه وضعی می‌خواهم پیروی کنم این در دلالت این لفظ بر معنا این دخالت دارد

**شاگرد:**‌ لفظ تعیینی هم می‌خواهید بگویید

**استاد:** اصلاً وضعی تعیینی را من صحبتم هست، نه در. در وضع تعیینی هم هست اصلا. در واقع آدم‌های اولیه هم همین پدیده‌شان هست. چیزی غیر از این ندارند، آن این است که فرض کنید آن واضع می‌خواهد این، عرض کردم گاهی اوقات برای ارتباط برقرار کردن با معنا خود آن معنا را به مخاطب احضار می‌کند، ولی گاهی، واضع می‌خواهد برای این که آسان کند ارتباط برقرار کردن با معنا را یک علامت قرار می‌دهد. این علامت، این علامت از مقولۀ اعتبار به آن معنایی که مرحوم اصفهانی می‌گویند نیست که حد شیء را به یک شیء دیگر دادن و نمی‌دانم امثال اینها، نه، ما می‌خواهیم کاری کنیم که این لفظ ما حقیقت اشاره و حقیقت احضار معنا را ایجاد کند و چون ما یک قرار می‌گذاریم، یک بنا می‌گذاریم. این مقوله‌هایی مثل تعهد، مقوله‌هایی مثل، اینها هم ناشی از این است که یک نوع بناگذاری قلبی این وسط هست، یعنی یک پدیده‌ای اینجا وجود دارد، این پدیده ما خودمان به نظر من راحت‌تر آن وضع را می‌فهمیم تا این الفاظی که می‌خواهیم کنارش بگذاریم. این پدیده از جهاتی شبیه تعهد است، البته تعهد به یک معنا، یعنی یک نوع بناگذاری طرفینی، یعنی بین متکلم و مخاطب در پیروی از هدف واضع.

**شاگرد:**‌ هدفش دخیل، هدف دخیل است

**استاد:** در فعلیت پیدا کردن آن هدفش، برای این که به آن هدف برسد.

**شاگرد:**‌ ولی در وضع دخیل نیست.

**استاد:** وضع یعنی همان اصلا، یعنی ببینید من واضع یک کاری می‌خواهم بکنم تا به یک هدفی برسم.

**شاگرد:**‌ آنها اگر قبول نکنند، اصلا وضع انجام نشده

**استاد:** وضع به هدفش نرسیده، نه مهم نیست حالا، الفاظ را بگذارید کنار که نمی‌دانم به وضع رسیده، به وضع نرسیده، حقیقت، نه بحث سر این است که ما در واقع، آیا این که می‌گویم الفاظ را بگذاریم کنار یعنی این، آیا جایی که واضع به هدفش نرسیده هست باز هم لفظش را می‌گوییم وضع؟ این یک نوع اصطلاح‌گذاری است، ما ممکن است بگوییم که وضع آن عملی هست که واضع انجام می‌دهد در ظرفی که به هدفش برسد، آن را مقید بکنیم به نحو رسیدن، خب آن دخالت دارد در این. بستگی دارد که اینجا یک سری پدیده‌هایی وجود دارد، بحث این که وضع را اسم کدام بگذاریم خیلی مهم نیست. یک فعلی از واضع سر می‌زند، برای رسیدن به یک هدفی، فعل واضع این هست که من لفظ را عنوان قرار می‌دهم برای معنا، به عنوان علامت برای معنا انتخاب می‌کنم تا واقعا علامت بشود. برای این که واقعا علامت بشود نیازمند این هست که متکلم و مخاطب این قرار من را بپذیرند، تبعیت کنند.

**شاگرد:**‌ حاج آقا تبعیت به این است که آنها هم این را استعمال کنند؟ یا نه ولو برای این است که به هدف خودشان. یک وقتی هدف من این است که این را به کار ببرم که بقیه بفهمند که منظور من این است ولو بقیه هم به کار نبرند، ولی بقیه این را بفهمند، استعمال هم نکنند

**استاد:** استعمال یعنی همین دیگر، یعنی چی؟

**شاگرد:**‌ علی هیچ کسی بگوید من اصلا این اسم را قبول ندارم تو گذاشتی، ولی هر وقتی می‌گویم علی بقیه می‌فهمند منظورم این است.

**استاد:** بحث من متکلم، من متکلم همان واضعم دیگر، ببینید بالأخره، دیگران را کار نداریم، متکلم و مخاطبش، دیگرانی لازم نیست، به دیگران چی کار دارید؟ من که این لفظ را به کار می‌برم باید مخاطبی باشد که به او تفهیم می‌کند

**شاگرد:**‌ مخاطب هم اصلا این را قبول ندارد

**استاد:** قبول ندارد یعنی نمی‌داند که من این لفظ را برای او به کار بردم؟ این قبول است دیگر.

**شاگرد:**‌ ؟؟؟ صرف دانستن است؟

**استاد:** قبول یعنی این، همین، یعنی نمی‌خواهد، علامت می‌شود دیگر.

**شاگرد:**‌ اگر بخواهد اسم این را بگوید.

**استاد:** دقت نکردید، لازم نیست او به کار ببرد که

**شاگرد:**‌ منتقل بشود

**استاد:** منتقل بشود در ذهنش، این وقتی مخاطب توجه دارد که متکلم در راستای این عملیات واضع به کار برده، خب همین کافی است برای این که مخاطب

**شاگرد:**‌ قبول بقیه هم

**استاد:** قبول نه، قبول یعنی همین. قبول یعنی پذیرش این که این لفظ در راستای هدف واضع به کار رفته، همین. قبول که یک چیز، نه این که آن هم بخواهد به کار ببرد، لازم نیست به کار ببرد، می‌خواهد به کار ببرد، می‌خواهد به کار نبرد، معنای قبول این است، من می‌دانم که این متکلم این لفظ را در راستای تأمین هدف واضع به کار برده، آن مثالی را که می‌زدم من اسم بچه‌ام را می‌گذارم محمود، همان لحظه یک نفر می‌آید می‌گوید محمود را بده من بغل کنم، این به قرینۀ این که این قبل از این که من این وضع را به کار ببرم این کلمۀ محمود را به کار نبرد، الآن محمود را به کار برد من مخاطب متوجه می‌شوم که این متکلم این لفظ را در راستای تأمین هدف واضع به کار برده است، این باعث می‌شود در ذهن من مخاطب از لفظ محمود آن معنایش خطور کند، همین مقدار، یعنی استعمال تأمین کنندۀ به یک معنا استعمال مکمل فعلیت یافتن غرض وضع است

**شاگرد:**‌ پس قرینه یک جور همان قرن اکید است آقای صدر هم در این دخیل بود، در تعیین

**استاد:** نه ربطی به قرن اکید ندارد

**شاگرد:**‌ یعنی تعهدی که همین

**استاد:** نه این چه ربطی به قرن اکید دارد؟ حالا این را الآن توضیح می‌دهم که، ببینید ما در قرن اکید یک نکته‌ای را که ما قبلا هم اشاره می‌کردم، قرن اکید ایجاد ارتباط مستقیم بین لفظ و معناست. قرن اکید باید به گونه‌ای باشد که ارتباط متکلم از آن وضع کنده بشود، خود لفظ بدون این که به آن شیء ارتباط داشته باشد آن را به ذهن بیاورد. مثال‌های معروف قرن اکیدی که مثلا آن سگ به محضی که ذهنش صدای زنگ شنیده می‌شود تصور غذا به ذهنش خطور می‌کند و آن تصور معنا آثار واقعیۀ خودش را به دنبال دارد. این عامل ارتباط بین این لفظ و معنا دیگر اینجا وجود ندارد، در حالی که ما در وضع در واقع برای این که متکلم و مخاطب، یعنی مخاطب عمدتا که در ذهن مخاطب قرار هست ملازمۀ بین یک لفظ و معنا در عالم تصور ایجاد بشود باید علم به وضع وجود داشته باشد، حالا سریع، یواش هر چی می‌خواهد باشد، علم به وضع جزء اخیر این دلالت هست، قرن اکید این هست دیگر آن علم به وضع دخالت ندارد، چیزی نیست جز لفظ، در حالی که در دلالت لفظ بر معنا علم به وضع دخالت دارد، حالا یک توضیحی دارد من شنبه عرض می‌کنم.

اینجا یک نکته‌ای عرض بکنم، ما در قرن اکید این نکته را عرض می‌کردیم که بین قرن اکید و دلالت لفظ بر معنا عموم و خصوص من وجه هست به یک معنا، یعنی این که گاهی اوقات قرن اکید هست وضع نیست، مثال‌هایی که در کلام آقای هاشمی نقل کردیم. ما یک عامل بیشتری از قرن اکید می‌خواهیم تا وضع، علامت بودن، سمه بودن، یک چیزی بیشتر از آن قرن اکید هست و این قرن اکید این قید را نمی‌تواند تأمین بکند، این یک نکته. نکتۀ دیگر این که در قرن اکید ارتباطی که با معنا پیدا می‌کند دقیقا خود این الفاظ بدون. این را حالا بگذارید. نکته‌ای که می‌خواهم شنبه در موردش توضیح بدهم این هست که ما در واقع این توضیحاتی که دادیم، توضیح در مورد وضع تعیینی بود. از کلمات اصولیون آقای صدر، مرحوم آقای آخوند استفاده می‌شود که ما سه جور وضع داریم، وضع تعیینی، وضع تعیّنی، وضع استعمالی. تحلیل حقیقت وضع تعیینی مثلا روشن فرض کنیم روشن شده، وضع تعیّنی و وضع استعمالی، وضع استعمالی را با این تبیینی که عرض می‌کردیم چجوری می‌شود تحلیل کرد، مشکل قضیه عمدتا در وضع تعیّنی این هست، اگر ما وضع را صرفا قرن اکید می‌دانستیم خب تحلیلش راحت بود، ولی ما علاوه بر قرن اکید علامت بودن لفظ برای معنا را هم اخذ کردیم. این قید علامت بودن لفظ بر معنا آن را چجوری می‌توانیم تحلیل کنیم؟ این نکته‌ای هست، و همچنین این علامت بودن لفظ برای معنا در وضع استعمالی چگونه می‌تواند وجود داشته باشد؟ حالا وضع استعمالی یک نکات دیگری هم وجود دارد، من وارد خیلی بحث، وضع استعمالی را شهید صدر مفصل بحث کرده، نمی‌خواهم وارد تفصیل آن بحث‌ها بشوم، سعی می‌کنم آن دیدگاهی که به نظرم درست هست اینجا عرض بکنم، وضع تعینی را، کلام آقای صدر را ببینید ما آن بحث‌های ایشان را دنبال خواهیم کرد، فردا هم دوستان مباحث الاصول را همین وضع تعینی و وضع استعمالی‌شان که بعد از اقسام چهارگانۀ وضع عام موضوع له خاص و اینها، در چیز آقای هاشمی که بعد علی القاعده، مال آقای چیز هم باید بعد باشد، به هر حال بحث وضع تعیّنی و وضع استعمالی را هم ملاحظه بفرمایید که ما شنبه ان شاءالله در مورد آن صحبت خواهیم کرد.

و صلی الله علی سیدنا و نبینا محمد و آل محمد

پایان